نظام حقوق و تكاليف در روابط اجتماعى از ديدگاه اسلام بر اساس رساله ‏الحقوق و نامه امام سجّاد عليه‏السلام\*

معرفت سال بيستم ـ شماره 171 ـ اسفند 1390، 25ـ42

نظام حقوق و تكاليف در روابط اجتماعى از ديدگاه اسلام بر اساس رساله‏الحقوق و نامه امام سجّاد عليه‏السلام\*

اسماعيل صابركيوج\*\*

چكيده

انسان موجودى اجتماعى است. زندگى در اجتماع و روابط اجتماعى به تزاحم منافع و اراده‏هاى افراد منجر مى‏شود. براى حل اين مسئله، به يك نظام جامعى نياز است كه حقوق و تكاليف افراد را در رفتار و ارتباط با ديگران مشخص كند. اسلام نيز در باب مسئله حقوق و تكاليف اجتماعى، نظرى خاص دارد. يكى از شيواترين و جامع ترين عبارات در اين باب، مربوط به كلام امام سجّاد عليه‏السلام در رسالة الحقوق و نامه ايشان به برخى شيعيان است. پژوهش حاضر با توجه به كلام آن امام، سعى دارد نظامى از حقوق و تكاليف در روابط اجتماعى معرفى كند كه راهگشاى ما در كشف ديدگاه اسلام باشد.

در اين پژوهش از روش اسنادى و تحليل متن دو روايت استفاده شده است. براساس يافته‏هاى اين تحقيق بايد گفت كه بين حق و تكليف رابطه همبستگى وجود ندارد، همچنين امامت و تدبير، سپس رعيت بودن و بعد خون و خويشاوندى به ترتيب مهم‏ترين حق‏ها هستند و ساير حقوق در مراتب پايين‏تر قرار دارند.

كليدواژه‏ها: حق، تكليف، رساله‏الحقوق، نامه حقوقى امام سجّاد عليه‏السلام.

مقدّمه

انسان موجودى اجتماعى است. زندگى در اجتماع و روابط اجتماعى به تزاحم منافع و اراده‏هاى افراد منجر مى‏شود. براى حل اين مسئله، به نظام جامعى نياز است كه حقوق و تكاليف افراد را در رفتار و ارتباط با ديگران مشخص كند. «نظام حقوقى» در كنار «نظام اخلاقى» مهم‏ترين اركان زندگى اجتماعى محسوب مى‏شود. با تدوين نظام حقوقى، نظام روابط اجتماعى سامان مى‏يابد و هركس محدوده رفتار خويش را در جامعه مى‏شناسد. بدون نظام حقوقى، حد و مرز هيچ‏كس در اجتماع و كم و كيف روابط او با ديگران مشخص نيست. در نتيجه، زمينه بروز اختلاف، كشمكش و هرج و مرج به وجود مى‏آيد. يك نظام حقوقى، سهم هركس را از حقوق و برخوردارى‏هاى اجتماعى مشخص مى‏سازد و تكاليف او را در قبال ديگران مشخص مى‏نمايد.

با توجه به تأكيدى كه پس از انقلاب اسلامى بر اجراى بيش از پيش احكام و دستورات اسلامى و بازسازى جامعه بر اساس دين مبين اسلام وجود داشته است، همچنين رويكرد اسلامى‏سازى علوم، ضرورت دارد نظام حقوق و تكاليف در جامعه بر پايه فرامين پيشوايان دينى عليهم‏السلامتبيين شود تا روابط اجتماعى مسلمانان و كمّ و كيف آن بر همين اساس در جامعه برقرار شود و هدف زندگى اجتماعى، كه تأمين هرچه بيشتر و بهتر مصالح، منافع و سعادت انسان‏هاست، تحقق يابد.

با توجه به اين نكات، سؤال مهم و كليدى اين است كه از ديدگاه اسلام، در روابط اجتماعى چه نظامى از حقوق و تكاليف برقرار است؟ در پى اين سؤال، بايد پاسخ چند سؤال ديگر نيز مشخص شود: حقوق و تكاليف افراد در ارتباط با ديگران از ديدگاه اسلامى، كدام است؟ در اين ديدگاه، چه امورى بستر ايجاد حق در جامعه و روابط اجتماعى محسوب مى‏شود؟ و آيا بين حق

و تكليف رابطه همبستگى (يا هم‏تغييرى) وجود دارد؟

يكى از شيواترين و جامع‏ترين عبارات در اين باب، مربوط به كلام امام سجّاد عليه‏السلام در رساله‏الحقوق و نامه ايشان به برخى از شيعيان است. پژوهش حاضر با توجه به كلام امام سجّاد عليه‏السلام، سعى در معرفى نظامى از حقوق و تكاليف در روابط اجتماعى دارد كه بتواند راهگشاى ما در كشف ديدگاه اسلام باشد.

اين نوشتار با توجه به موضوع خود، پيشينه تحقيقاتى كاملاً مرتبطى ندارد، اما ساير تحقيقاتى كه مى‏توانند اندكى ارتباط‏باموضوع‏داشته‏باشند،به‏دوگروه‏عمده‏تقسيم مى‏شوند:

1. تأليفاتى كه در باب شرح رساله‏الحقوق امام سجاد عليه‏السلامنگاشته شده كه اگر هم نكاتى را جسته و گريخته ذكر كرده باشند، هيچ‏گاه نگاه جامع و رويكرد ارائه نظامى جامع در باب حقوق و تكاليف در روابط اجتماعى از ديدگاه اسلام نداشته‏اند، مانند كتاب الحقوق الثلاثة «حق‏اللّه و حق‏النفس و حق‏الناس» (شرح رساله‏الحقوق للامام زين‏العابدين عليه‏السلام، تأليف نعيم قاسم73 و كتاب سيرى در رساله حقوق امام سجاد عليه‏السلام.74

2. تحقيقاتى كه مربوط به حوزه مطالعات حقوق از ديدگاه اسلامى مى‏شود. اين كتاب‏ها نيز بيشتر به تبيين مفهوم حق، حقوق، تكليف و... پرداخته‏اند. همچنين از رابطه حق و تكليف، منشأ حق و... مباحثى از اين قبيل بحث كرده‏اند. كتاب‏هاى حقوق و سياست در قرآن، تأليف آيت‏اللّه مصباح75 و حق و تكليف در اسلام، تأليف آيت‏اللّه جوادى آملى.76

اين مقاله پس از تعريف مفهوم «حق»، «تكليف» و «حق اخلاقى»، رابطه ميان «حق» و «تكليف» را تبيين نموده، پس از آن به مقايسه رساله‏الحقوق و نامه امام سجّاد عليه‏السلامپرداخته و در ادامه، حقوق و تكاليف افراد را در ارتباط با ديگران از ديدگاه امام سجّاد عليه‏السلامبررسى كرده و در پايان، نكاتى به عنوان نتيجه‏گيرى در باب نظام حقوق و تكاليف در نگاه اسلامى، براساس سخنان امام سجّاد عليه‏السلام ارائه داده است.

تبيين مفاهيم

الف. حق

واژه «حق» در لغت، به معانى گوناگونى به كار رفته است. وجه اشتراك تمام اين كاربردها وجود نوعى ثبات و پايدارى است. در اصطلاح فقها، از آن به «سلطه ضعيف بر مال يا منفعت و يا نوعى سلطنت بر چيزى (خواه عين باشد ـ مانند حق تحجير، حق رهن و حق غرماء در تركه ميت ـ يا غير عين ـ مانند حق فسخ متعلّق به عقد ـ) يا شخصى» مانند: حق حضانت و حق قصاص، تعبير شده است.77 پس اينكه معناى فقهى حق را نوع يا مرتبه‏اى از ملكيت به حساب آوريم ناصواب است.78

حق در اصطلاح حقوقى، به شكل‏هاى گوناگون تعريف شده است. طبق نظر آيت‏اللّه مصباح، «حق امرى است اعتبارى كه براى كسى (له) بر ديگرى (عليه) وضع مى‏شود.» در مفهوم حق به عنوان يك مفهوم اعتبارى و حقوقى، وجود يا عدم وجود ريشه واقعى معتبر نيست، هرچند ممكن است حق ريشه واقعى داشته يا نداشته باشد. البته ما معتقديم كه همه احكام شرعى دارى مصالح و مفاسد واقعى هستند.79 اين تعريف مختار اين مقاله است.

ويژگى‏هاى مفهوم «حق»: ويژگى‏هاى مشترك «حق» در كاربردهاى متعدد آن عبارت است از:

الف. حق امرى اعتبارى است؛ بدين معنا كه مابازاء و مطابق خارجى نداشته و ساخته ذهن است.

ب. حق مفهومى اضافى است و نسبتى ميان دارنده آن و متعلّق حق برقرار مى‏كند، خواه‏متعلق‏آن انسان باشد؛ مانند حق حضانت، و خواه اشيا باشد؛ مانند حق توليت در وقف.

ج. حق نوعى سلطه و فايده براى دارنده آن ايجاد مى‏كند، گرچه آن امتياز لزوما مادى نيست؛ اما بر اساس همين سلطه و امتياز قانونى، تصرفات صاحب حق در مورد آن، مشروع و نافذ مى‏گردد.80

اركان حق:

الف. من له الحق: كسى كه حق براى او و تأمين‏كننده منافع اوست.

ب. من عليه الحق: كسى كه حق عليه اوست؛ يعنى او مكلّف است به نفع ديگرى امورى را رعايت كند.

ج. موضوع حق: آنچه متعلّق حق است؛ يعنى آنچه انسان نسبت به آن داراى حق و امتياز مى‏شود.

ب. حقوق

واژه «حقوق» كاربردهاى متفاوتى دارد:

1. به معناى دستمزد و حق‏الزحمه؛

2. به معناى مجموعه بايدها و نبايدهايى كه اعضاى جامعه ملزم به رعايت آنها هستند و دولت ضمانت اجراى آنها را به عهده دارد؛ مانند حقوق ايران و حقوق مصر. در اين كاربرد، «حقوق» كلمه‏اى مفرد است، نه جمع و تقريبا مترادف «قانون» است.

3. به عنوان جمع «حق» و به معناى امتيازات و قدرت‏هاى مشروع افراد يا گروه‏هاى يك جامعه است كه در هر نظام حقوقى، براى تنظيم روابط مردم، حفظ نظام و تأمين سعادت اجتماعى انسان مشخص مى‏گردد. گاه از آن به «حقوق فردى» تعبير مى‏شود؛ مانند حق مالكيت، حق حيات، حق زوجيت.

4. به معناى «دانش حقوق» كه در مقابل ساير رشته‏هاى علمى به كار مى‏رود.81

در اينجا، منظور از كلمه «حقوق»، بيشتر معناى سوم آن و به عنوان جمع «حق» است. گاهى نيز منظور معناى دوم است كه بيشتر در جايى به كار مى‏رود كه تفاوت حقوق و اخلاق بررسى مى‏شود.

ج. تكليف

«تكليف» در لغت، به معناى «الالزام الشّاق» يعنى دشوارى است؛ چراكه طبع آدمى‏ازانجام‏دادن‏وظيفه‏گريزان است.82

مراد از «تكليف» در مباحث حقوقى، حكم و فرمانى است كه از سوى مقام صلاحيتدار صادر مى‏شود.83

رابطه حق و تكليف: «حق» و «تكليف» گرچه دو مفهوم متقابل هستند، اما نسبت تلازم بين آن دو برقرار است؛ طبق نظر آيت‏اللّه مصباح، اين تلازم به دو گونه است:

1. تلازم حقوق هركس با تكاليف ديگران و برعكس؛ اثبات حق براى يك طرف مستلزم اثبات تكليف براى طرف مقابل است. البته ممكن است جعل صريح به يكى از اين دو تعلّق بگيرد، اما به هر حال، لازمه‏اش جعل آن ديگرى هم هست.

2. تلازم حقوق هركس با تكاليف خود وى و برعكس؛ در واقع، توازن اختيارات و مسئوليت‏هاست؛ يعنى در قبال اثبات هر حقى براى فرد در امور اجتماعى، تكاليفى هم براى همان فرد اثبات شود؛ يعنى شخص در مقابل انتفاعى كه از جامعه مى‏برد، بايد وظيفه‏اى را هم بپذيرد.84

«حق» و «تكليف» در اينجا، حق و تكليف حقوقى است كه در رفتارهاى اجتماعى انسان‏ها و در روابط متقابلشان نمود پيدا مى‏كنند، وگرنه «تكليف» در اصطلاح فقهى، گسترده‏تر است و شامل وظايف آدمى در برابر خدا مى‏شود و پيداست كه تكليف بنده در مقابل خدا مستلزم هيچ حقى براى خدا نيست؛ همچنان‏كه حقى كه خدا بر بندگان دارد مفهومى اخلاقى است، نه حقوقى.85

يك تفاوت اساسى ميان «حق» و «تكليف» آن است كه در غالب موارد، اعمال حق اختيارى است، ولى تكليف هميشه الزامى است. كسى كه در جايى حق دارد مى‏تواند از آن استفاده كند يا نكند، ولى ديگران تكليف دارند كه حق وى را محترم شمارند و از اين تكليف گريزى نيست. با وجود اين، در برخى موارد استيفاى حق اختيارى نيست؛ مثل اينكه هيچ‏كس نمى‏تواند از استيفاى حق حيات خود صرف‏نظر كند.

د. حق اخلاقى

در ادبيات و فرهنگ اسلامى ما يكى از مواردى كه واژه «حق» كاربرد فراوانى در آن دارد مسائل اخلاقى است؛ يعنى در برخى موارد، واژه «حق» به كار برده مى‏شود، اما اين‏گونه نيست كه اگر كسى آن را رعايت نكند قابل پى‏گيرى و مجازات به وسيله دولت باشد. اين‏گونه حقوق را «حقوق اخلاقى» مى‏گوييم؛ مانند حق همسايه، حق صله رحم، حق استاد، حق مسجد و حق حيوانات. بسيارى از اين حقوق از نظر فقهى حكم وجوب دارند و رعايت آنها لازم است؛ اما عدم رعايت آنها حداكثر موجب گناه و استحقاق عذاب اخروى بوده و قابل پيگرد و جريمه دنيوى نيست.

«حق حقوقى» در روابط بين انسان‏ها مطرح مى‏شود، اما «حق اخلاقى» در خصوص رابطه انسان با حيوانات و حتى موجودات بى‏شعور و جمادات نيز مطرح است، گرچه برخى از اين حقوق در ساير فرهنگ‏ها نيز وجود دارد. اما نكته مهم اين است كه از نظر اسلام، رعايت از آنها در زمره حقوق واجب قرار دارد.86

به نظر آيت‏اللّه جوادى آملى، «حق اخلاقى» در مقابل «حق قانونى» قرار دارد و تفاوت آنها در اين است كه حق اخلاقى به راحتى قابل وصول و به سهولت قابل اسقاط است و در صورت ترك آن در جامعه، واكنش و عكس‏العملى به وجود نمى‏آيد و در نهايت، موجب جريحه‏دار شدن وجدان درونى مى‏شود؛ مثل احسان، ايثار، تواضع و كمك كردن.87 در ادامه، حق اخلاقى و حق حقوقى تبيين خواهد شد.

مقايسه رساله‏الحقوق و نامه امام سجّاد عليه‏السلام

در كتب روايى شيعه، دو متن روايى از امام زين‏العابدين عليه‏السلام نقل شده كه يكى نامه ايشان خطاب به برخى شيعيان است. اين متن را شيخ صدوق در الخصال88 و الامالى89 با تفاوت اندكى نقل كرده است. ديگرى به رساله‏الحقوق معروف است و از تحف‏العقول90 ابن‏شعبه حرّانى نقل شده است. علّامه مجلسىمتن نامه و رساله مزبور را در بحارالانوار91 نقل كرده و نوشته است: نامه سند قويترى دارد، ولى نكات رساله‏الحقوق بيشتر است.92

تفاوت نامه و رساله در اين است كه در رساله شرح بيشتر برخى جزئيات و نكات مربوط به هر حق آمده است؛ اما در تعداد حقوق و ترتيب با يكديگر فرقى ندارند، بجز يك مورد كه در نامه، در باب حقوق افعال، «حق حج» نيز ذكر شده، اما در رساله نيامده است كه آن هم مى‏تواند از باب ذكر مصاديق بيشتر باشد. نكته ديگر اينكه حضرت سجّاد عليه‏السلامدر هر دو متن، فهرستى از حقوق را معرفى كرده، سپس به تفصيلِ هر كدام پرداخته است. اما با وجود آنكه در فهرست ابتدايى هر دو متن، از «حق بدهكار» نام برده مى‏شود. اما در هيچ كدام از دو متن، تفصيل مربوط به آن نيامده كه شايد علت آن مربوط به تعمّد امام عليه‏السلام(به دليل خاصى كه در نظر داشته‏اند)، سهو روات، اشتباه در استنساخ، مرور زمان يا مانند آن باشد.

نظام حقوق و تكاليف در كلام امام سجّاد عليه‏السلام

امام عليه‏السلام كلام خويش را اين‏گونه آغاز مى‏كنند: «بدان كه خداوند بر تو حقوقى دارد كه همه چيزِ تو را فراگرفته است؛ در هر جنبشى كه كنى، يا سكون و آرامشى كه گيرى، يا جايى كه فرود آيى، يا هر عضوى كه تكان دهى، يا ابزارى كه به كارگيرى، خداوند را در تمام آنها حقى است كه برخى بزرگ‏تر و برخى كوچك‏ترند، و بزرگ‏تر از همه رعايت حقّ خود او- تبارك و تعالى- است، كه بر تو واجب ساخته كه آن ريشه همه حق‏هاست و باقى حقوق تماما از آن منشعب مى‏شود.»

پس از ذكر حق خداوند متعال، به فهرست ساير حقوق مى‏پردازند. در اين مقاله آنچه مدنظر است حقوق افراد در روابط اجتماعى است. از اين‏رو، به تفصيل تكاليف افراد در قبال ارتباط با ديگران از ديدگاه امام سجّاد عليه‏السلام، به همان ترتيب منقول در كلام ايشان مى‏پردازيم و از ذكر حقوقى كه امام عليه‏السلام در غير روابط اجتماعى بيان فرموده‏اند صرف‏نظر مى‏شود (اين موارد شامل: حق‏اللّه، حق چشم، گوش، زبان، دست، پا، شكم، فرج، نماز، حج، روزه، صدقه و قربانى مى‏باشد.)

لازم به ذكر است تكاليفى كه در ذيل هر حق آورده شده بر اساس تركيب كلام امام عليه‏السلام در دو متن مذكور، با حذف موارد تكرارى است.

پيش از ارائه اين بحث، تذكر نكته‏اى در باب شيوه تقسم‏بندى كه در ارائه تكاليف مربوط به هر حق رعايت شده بجاست:

در روان‏شناسى، نگرش را متشكل از سه مؤلفه شناختى، احساسى و رفتارى مى‏دانند.

مؤلفه شناختى بر اطلاعات، واقعيت‏ها و دانستنى‏هاى مربوط به نگرش دلالت دارد و ما را از كنش‏ها، ملازمه‏ها و پيامدهاى نگرش آگاه مى‏سازد.

مؤلفه احساسى هيجانى است كه در رابطه با نگرش به ما دست مى‏دهد. اگر هنگام انديشيدن درباره اشياى خاصى احساس خوشايند يا ناخوشايندى به شخص دست دهد، مى‏گوييم وى نسبت به آن اشيا احساس مثبت يا منفى دارد.

مؤلفه رفتارى گرايش و آمادگى براى عمل در رابطه با نگرش است. اين سه مؤلفه در تعامل با هم نظام نگرش را تشكيل مى‏دهند. معمولاً مؤلفه‏هاى سه‏گانه نگرش رابطه نزديكى با هم دارند.93 وزن هريك از اين عناصر در نگرش ‏ايجاد شده ‏ممكن ‏است‏ كمتر يا بيشتر از ديگرى ‏باشد.94

در ادامه، با الهام از توضيحى كه در باب عناصر نگرش وجود دارد، تكاليف ذكرشده در كلام امام زين‏العابدين عليه‏السلامذكر مى‏شود. از اين ميان، برخى جنبه شناخت، برخى جنبه عاطفى و برخى ديگر جنبه رفتارى‏شان قوى‏تر است. بر همين اساس و با استفاده از تعريف عناصر سه‏گانه نگرش، ولى بدون داشتن رويكرد نگرشى، تقسيم‏بندى تكاليف ذكر شده در قالب «شناخت ـ عاطفه ـ رفتار» ذكر مى‏شود:

1. حق سلطان

· شناخت

1. بدانى كه تو براى سلطان وسيله آزمايشى، و خداوند به وسيله سلطنت دادن به وى، او را به تو گرفتار ساخته است.

· رفتار

2. خود را در معرض خشم او قرار ندهى تا خود را به دست خويش به هلاكت نيندازى و در بدى‏هايى كه از جانب او به تو مى‏رسد، شريك وى نشوى.

3. در خيرخواهى به او اخلاص بورز.

4. به سبب نفوذى كه بر تو دارد با او در نيفت و دشمنى مكن، و موجب نابودى خود و او مگرد.

5. براى عطايش از سر رضا و خشنودى، فروتنى و نرمش در پيش گير تا دست از تو بردارد و زيانى به دين و آيين تو نرساند. بر اين مهم از خداوند كمك گير.

6. با او مبارزه و سماجت مكن كه در غير اين صورت، او و خود را نافرمانى كرده و با اين كار، خود را در معرض رفتار ناپسند او قرار داده‏اى و او را نيز به هلاكت مى‏رسانى، در حالى كه تو نبايد بر ضدّ خود، يار او باشى و شريك او در آنچه با تو ظلم يا عقوبت مى‏كند.

2. حق استاد

· عاطفه

1. او را تعظيم نمايى.

2. به جايگاه او ارج نهى.

· رفتار

3. خوب به سخنان او گوش فرادهى.

4. به او توجه و روكنى.

5. صدايت را بر او بلند نگردانى.

6. پاسخ كسى را كه از او پرسش كرده، ندهى تا خودش پاسخ دهد.

7. در جلسه او با كسى صحبت نكنى.

8. نزد او از كسى غيبت نكنى.

9. آن‏گاه كه از او نزد تو بدى گويند از او دفاع نمايى.

10. عيب‏هاى او را بپوشانى.

11. فضايلش را آشكار سازى.

12. با دشمنان او ننشينى.

13. با دوستان او دشمنى نورزى.

14. براى رفع حاجات علمى‏ات به او كمك كنى، بدين‏سان كه عقل و خردت را برايش فارغ سازى (آنچه هرگز ازآن بى‏نياز نخواهى بود.)

15. فهم و هوشت را براى او حاضر كنى.

16. قلبت را پاك گردانى.

17. با ترك خوشى‏ها و كاهش شهوات، بينش و ديده‏ات را برايش جلا دهى.

18. بايد همچون فرستاده‏اى ميان او و افراد نادان عمل نمايى و پيام استاد را به وجهى نيكو به ايشان برسانى.

19. چون از جانب او عهده‏دار ابلاغ پيام و مأمور قيام بدان گشتى در ادايش خيانت نكنى.

هرگاه چنين كنى فرشتگان خدا بر تو گواهى دهند كه تو او را خواسته‏اى و دانش او را به خاطر خداى متعال ـ نه به خاطر مردم ـ آموخته‏اى.

3. حق مالك (مولا)

(همچون حق زمامدار و پيشواى حكومتت است، با اين تفاوت كه اختيارات مولا بيش از زمامدار است.)

· رفتار

1. در اجراى دستوراتش در هر كوچك و بزرگى او را اطاعت كنى.

2. از فرمانش ـ جز در مواردى كه موجب خشم خداست ـ سرپيچى نكنى. (چون حق خدا را بجا آوردى به اداى حق او بازگرد، و بدان مشغول باش.)

4. حق رعايا و زيردستان

· شناخت

1. بدان آنان را به بركت قدرت و توانت رعيّت خود ساخته‏اى و ايشان نيز به دليل ضعف و زبونى، زيردست و رعيّت تو شده‏اند. پس چه چيزى بهتر از اينكه كسى ناتوانى و خوارى‏اش تو را از هر شرّى كفايت كرده (و خاطرت را آسوده ساخته است) تا آنجا كه او را زيردست تو نموده و دستورت را آنچنان در آنان نافذ ساخته است كه با هيچ توان و قدرتى قادر به سرپيچى از تو نيستند، و هر جا كه از تو به ستوه آيند فريادرسى جز رحمت و حمايت خداوند، و صبر و پايدارى ندارند.

2. در ميان آنان با عدالت رفتار كنى.

3. در كيفر آنان شتاب نكنى.

· عاطفه

4. براى آنان همچون پدرى مهربان باشى.

5.كارهايى‏راكه‏ازروى‏نادانى‏انجام‏مى‏دهندبرآنان‏ببخشى.

6. از توانمندى كه خداوند درباره آنان به تو ارزانى داشته است، از حضرت حق سپاسگزار باشى.

5. حق شاگرد

· شناخت

1. بدانى خداوند در علمى كه به تو بخشيده و گنجينه حكمتى كه به تو ارزانى داشته، تو را قيم و سرپرست ايشان (شاگردان) ساخته است. پس چنانچه در مأموريتى كه خداوند به تو داده به خوبى عمل نمايى و در برپا داشتن آن وظيفه همانند خزانه‏دارى مهربان و خير خواه ـ مانند مولا به بنده‏هايش ـ و بسان مأمورى كه چون فرد نيازمندى را بيند از اموال تحت اختيارش به او مى‏دهد صابر و شكيبا باشى، در اين صورت، تو سرپرستى بيدار و هوشيار بوده و براى اين كار خادمى با ايمان هستى، وگرنه رفتار تو با خداوند خائنانه بوده و با خلق او ستم‏كارانه است، و با اين رفتار خواهان سلب آن نعمت الهى و خواستار رفتار قاهرانه او شده‏اى. (اگر دانشت را از مردم دريغ كنى و آن‏گاه كه از دانش تو بخواهند به آنان بد خلقى كنى، بر خداوند است كه دانش و آبرويت را ازتوبگيردوجايگاهت‏را از دل‏ها بردارد.)

· عاطفه

2. به مردم با خوش‏رفتارى، آموزش بدهى.

3. از آنان دل‏تنگ نشوى.

· رفتار

4. بر آنان خشونت نكنى.

6. حق همسر

· شناخت

1. بدانى خداوند او را براى تو مايه آرامش و انس قرار داده و او نعمتى از جانب خدا بر توست.

· عاطفه

2. او را گرامى داشته، احترام كنى.

3. با نرمى با او رفتار كنى.

4. بر او ترحّم كنى؛ (زيرا او اسير توست.)

5. اگر نادانى كرد از او درگذرى.

6. بايد هريك شما به شكرانه وجود همسرش، خدا را شكر گويد.

· رفتار

7. خوراك و پوشاك او را بدهى.

7. حق برده

· شناخت

1. اينكه بدانى او آفريده پروردگار تو و فرزند پدر و مادر توست. گوشت و خونت با او يكى است. تو از اين نظر مالك او نشده‏اى كه تو او را آفريده‏اى، و تو چيزى از اعضاى او را نيافريده‏اى و روزى او را تو نمى‏دهى، بلكه خداوند متكفّل آن شده، سپس او را مسخّر تو گردانيده و تو را امين او قرار داده و به وديعت سپرده است تا هر خيرى كه از جانب تو به او مى‏رسد براى تو نگه دارد.

· رفتار

2. به او نيكى كنى؛ آنچنان‏كه‏خدا به تو نيكى كرده است.

3. اگر او را دوست ندارى عوضش كنى.

4. آفريده خدا را شكنجه مكنى.

5. از آنچه خود مى‏خورى به او بدهى.

6. از لباسى كه مى‏پوشى به او بپوشانى.

7. او را به كارهاى سخت نگمارى.

8. حق مادر

· شناخت

1. حق مادرت اين است كه بدانى او تو را در جايى حمل كرده است كه هيچ‏كس ديگرى را در آنجا حمل نمى‏كند، و از ميوه دل خود چيزى به تو خورانده است كه هيچ‏كس به ديگرى نمى‏خوراند، و با گوش و چشم و دست و پا و مو و پوست و خلاصه تمام جوارحش تو را حفاظت نموده و از تو نگه‏دارى كرده است، و از اين كارش هم خرّم و شاد بوده و در عين حال، مراقب بوده و در ايام باردارى هر ناگوارى و درد و سنگينى و غم و اندوهى را به جان خريده و تحمّل نموده است، تا هنگامى كه دست قدرت الهى تو را از او فارغ ساخته و بر پهنه زمين آورده است. از آن به بعد، خوش داشته كه تو سير باشى و او گرسنه، تو پوشيده باشى و او برهنه، تو سيراب باشى و او تشنه، بر تو سايه بگستراند و خود در برابر آفتاب باشد، و با سختى خود تو را به رفاه اندازد، و با بى‏خوابى خود خواب را بر تو شيرين كند. مادر اندرونش ظرف تو، و دامنش محلّ آرامش تو، و پستانش ظرف آب تو، و جانش پناه تو بوده و فقط به خاطر تو متحمّل گرم و سرد دنيا شده است.

· رفتار

2. به همان اندازه زحمات او (كه ذكر شد) از او تشكر كنى، و آن را جز به يارى و توفيق خداوند نتوانى!

9. حق پدر

· شناخت

1. اينكه بدانى او ريشه و اساس توست كه اگر او نبود تو نيز نبودى. پس هرگاه در وجود خود شگفتى‏هايى ديدى بدان كه پدرت اصل نعمت بر توست.

· عاطفه

2. خدا را به همان اندازه ستايش كنى و سپاس‏گزارى.

10. حق فرزند

· شناخت

1. بدانى او از توست و در آينده دنيا، نيكى و بدى او به تو نسبت داده مى‏شود.

2. تو مسئول تربيت نيكوى او هستى.

3. تو مسئول راهنمايى او به سوى پروردگارش هستى.

4. تويى كه بايد او را در اطاعت پروردگارش يارى كنى.

· رفتار

5. پس درباره او همچون كسى رفتار كنى كه مى‏دانى با احسان كردن به او پاداش خواهى داشت و با بدى به او كيفر خواهى ديد.

11. حق برادر

· شناخت

1. بدان كه او همچون دستت ياور توست كه آن را مى‏گشايى، و مانند پشت و تكيه‏گاهى كه بدان تكيه مى‏كنى، و چونان عزّت توست كه بر آن اعتماد مى‏كنى، و نيروى توست كه با آن حمله مى‏كنى. او را سلاحى براى معصيت خدا قرار ندهى.

· عاطفه

2. او را نصيحت كنى و خيرخواه او باشى.

· رفتار

3. او را وسيله‏اى براى ستم‏بر آفريدگان خدا قرار ندهى.

4. در برابر دشمنش او را وامگذارى.

5. او را عليه نفسش يارى كنى.

6. ميان او و شيطان‏هايش حايل شوى.

7. توجه به او را در راه خدا هرگز وامگذارى و از آن كوتاهى مكنى، و اين در صورتى است كه مطيع فرمان پروردگارش باشد و اوامر او را به خوبى پاسخ گويد، وگرنه بايد خدا نزدت مقدّم و گرامى‏تر از او باشد.

12. حق مولايى كه آزادت كرده است

· شناخت

1. بدانى كه او مال خود را درباره‏ات خرج كرده، و تو را از ذلّت و وحشت بندگى به افتخار آزادى و آرامش خارج ساخته و بيرون برده، و از گرفتارى مملوك بودن آزادت نموده، و حلقه‏هاى بردگى را از دوشت جدا كرده، و عطر دل‏انگيز عزّت آزادى را برايت آفريده، و تو را از زندان غم و اندوه خارج ساخته، و سختى را از تو دور نموده، و زبان عدل و داد را برايت گشوده، و مال دنيا را برايت مباح كرده، و تو را صاحب خودت نموده و از اسارت رهايت ساخته، و براى عبادت پروردگارت آسوده‏خاطر نموده، و بدين‏روى، تن به كسرى مالش داده است. پس بدان كه او در زمان حيات و مرگت، پس از خويشاوندانت از نزديك‏ترين مردمان به توست.

2. از تمام خلق در يارى و مساعدت تو ـ در راه خدا ـ شايسته‏تر است.

· رفتار

3. در امورى كه به تو نياز دارد خود را بر او مقدّم مدارى.

13. حق برده‏اى كه آزادش كرده‏اى

· شناخت

1. بدانى كه بى‏شك خداوند تو را حامى، نگهبان، ياور و پناهگاه او ساخته، و او را برايت همچون واسطه‏اى بين خود و تو قرار داده، و از اين‏رو، درخور آن است كه تو را از آتش بازدارد. پس اين پاداش براى تو در آخرت است و پاداش دنيايى او اين است كه اگر در دنيا خويشاوندى نداشته باشد به تلافى مخارجى كه براى آزادى او متحمّل شده‏اى و وظايفى كه به دنبال آن انجام داده‏اى تو را از ارث خود بهره‏مند ساخته است. پس چنانچه حقوق او را رعايت نكنى بيم آن مى‏رود كه ميراث او برايت حلال‏وگوارا نباشد.

14. حق كسى كه به تو نيكى كرده است

· عاطفه

1. نيكويى او را يادآور شوى.

2. با خالص‏ترين دعايى كه ميان تو و خداوند متعال است او را دعا كنى. (اگر چنين كنى در آشكار و نهان او را سپاس گفته‏اى.)

· رفتار

3. از او سپاسگزارى كنى.

4. با گفتار نيك به او پاسخ دهى. (نشر گفتار نيكو درباره او)

5. اگر روزى توانايى يافتى نيكى او را جبران كنى، وگرنه بايد منتظر فرصت باشى، و خود را براى جبرانش آماده سازى.

15. حق مؤذّن

· شناخت

1. بدان كسى كه بانگ نماز سر مى‏دهد پروردگار را به ياد تو مى‏آورد و تو را به بهره و نصيبت فرامى‏خواند، و بهترين ياران تو بر انجام فريضه‏اى است كه خداوند بر تو تكليف كرده.

· رفتار

2. از او همچون كسى كه به تو احسان نموده است تشكّر و قدردانى كنى.

· عاطفه

3. چنانچه خود در خانه‏ات بدين امر اهتمام دارى يا از وى غم و ناراحتى دارى، نبايد به او در كارى كه براى خداست شك كنى، و يقينا بدانى كه او را بر تو نعمتى است الهى. پس شكرانه اين نعمت الهى را در هر حال بجاى آرى.

16. حق امام جماعت

· شناخت

1. بدانى او سفارت ميان تو و خدا، و نمايندگى تو را به درگاه پروردگارت به عهده گرفته است. او از جانب تو سخن مى‏گويد، نه تو از طرف او. او برايت دعا مى‏كند، نه تو براى او. او درباره‏ات درخواست مى‏كند، نه تو درباره او، و نگرانى و اندوه ايستادن در پيشگاه خداوند و درخواست نمودن از او را همو از تو كفايت مى‏نمايد. پس چنانچه در قسمتى از اين امور كوتاهى يا تقصيرى صورت گيرد بر عهده اوست، نه بر تو. اگر خطا كار باشد تو شريك او نيستى و او بر تو فضيلتى ندارد. پس جانش را سپر جان تو كرده و نمازش را سپر نمازت قرار داده است.

· رفتار

2. بايد در مقابل آنچه بجاى آورده است از او تشكّر و سپاس‏گزارى كنى.

17. حق همنشين تو

· عاطفه

1. لغزش‏هاى او را فراموش كنى.

2. نيكى‏هايش را به ياد بسپارى.

3. هرگاه با او سخن مى‏گويى قصدت فهماندن وى باشد.

· رفتار

4. در سخن گفتن با او انصاف به خرج دهى. (يعنى در سخن گفتن با او، همان شيوه را پيش گيرى كه مى‏خواهى با تو داشته باشد.)

5. ديده‏ات را يكباره از او برنگيرى.

6. با او نرمخو و خوش برخورد باشى.

7. چنانچه تو همنشين او بودى هرچند در برخاستن از نزد او، آزادى و او نيز چنانچه همنشين تو بود هرچند در برخاستن از مجلست، مختار است؛ ولى تو جز با اجازه او برنخيزى.

8. جز سخن خير با او نگويى.

18. حق همسايه

· عاطفه

1. در هيچ نعمتى بر او حسد نورزى.

2. از لغزش او در گذرى و گناهش را ببخشى.

· رفتار

3. او را در غياب حفظ كنى.

4. او را در حضورش گرامى دارى.

5. آن‏گاه كه مورد ستم قرار گيرد يارى‏اش كنى.

6. عيبش را جست‏وجو نكنى.

7. اگر از او بدى ديدى آن را بپوشانى (همچون دژى محكم و پرده‏اى ضخيم باشى كه چنانچه نيزه‏ها سينه‏اى را بشكافد ـ به خاطر دست يافتن بر آن ـ بدان راز پى نبرند.)

8. حيله ناصح ظاهرى را در او بى‏اثر كنى.

9. اگربدانى‏كه‏او پندپذيراست درخلوت او را پند گويى.

10. در حضور و غياب، در همه حال يارى و كمكت را از او دريغ مدارى.

11. او را در سختى تنها نگذارى.

12. رفتارت با او پيوسته مسالمت‏آميز باشد تا زبان دشنام و ناسزا را از او دور سازى.

13. با او بزرگوارانه معاشرت كنى.

19. حق دوست

· رفتار

1. تا آنجا كه مى‏توانى به آيين فضل و احسان با او دوستى كنى.

2. و اگر نشددرمصاحبت‏بااو ازحدّانصاف‏خارج‏نشوى.

3. همان‏گونه كه تو را گرامى مى‏دارد او را گرامى دارى.

4. چون از تو پشتيبانى كرد از او پشتيبانى كنى.

5. مبادا در كار نيكى بر تو پيشى گيرد.

6. اگر در كار خير پيش‏دستى كرد آن را تلافى كنى.

7. در امورى كه سزاوار دوستى است در حقش كوتاهى مكنى.

8. خود را موظف دار كه خيرخواه و نگهدار او باشى.

9. بر طاعت پروردگارش كمك نمايى.

10. در ترك گناه يار و مددكار او باشى.

11. براى‏اومايه‏رحمت‏باشى،نه‏موجب‏شكنجه‏و عذاب.

20. حق شريك

· رفتار

1. در غياب او كارش را بر عهده‏گيرى.

2. در حضور مراعاتش كنى. (در حضورش نيز همتاى او انجام وظيفه كنى.)

3. بدون حكم او حكم صادر نكنى. (به رأى و نظر خود پيش از مشورت با او تصميم مگيرى.)

4. بدون نظر او به رأى خود عمل نكنى.

5. دارايى او را برايش نگه‏دارى.

6. در كاستى و فزونى كارش، به او خيانت نورزى (چراكه مادام كه دو شريك به يكديگر خيانت نكنند دست خداوند بر سر آنهاست.)

21. حق مال

· رفتار

1. آن را جز از راه حلال به دست نياورى.

2. جز در راه مشروع خرج نكنى.

3. آن را بيجا و در غير موارد مربوط خرج نكنى.

4. از موارد بجا و مربوطه‏اش دريغ ندارى.

5. مال چون از آنِ خداست آن را جز به راه او و غير سبب و وسيله قرب به او قرار مدهى.

6. كسى را كه محتمل است سپاست نگويد در بردن ثلث بر خود ترجيح مده (كه در غير اين صورت، درخور آن است كه جانشين خوبى در اموالت نباشد، و در آن رعايت طاعت پروردگارت را نكند. و تو با اين كار به بهره‏مندى او از مالت، وى را كمك كرده‏اى، و چنانچه در مالت آن ارث به جاى مانده، به شيوه‏اى بسيار نيكو رفتار كند كه در اين صورت، به طاعت پروردگارش عمل نموده است و در نتيجه غنيمت را او ببرد و بار گناه و افسوس و پشيمانى همراه با مجازات بر گرده تو بماند. (يعنى مالت را خودت توشه آخرتت بساز.)

7. در آن بخل نورز كه با وجود گشايش در زندگى، حسرت و پشيمانى خواهى ديد.

22. حقّ طلب‏كار

· عاطفه

1. اگر مالى دارى طلبش را بپردازى و آسوده‏خاطر و بى‏نيازش سازى، او را ندوانى؛ امروز و فردا نكنى و در پرداخت حقش سهل‏انگارى نكنى.

2. اگر تنگ‏دست بودى او را با گفتارى نيكو خشنود سازى، و محترمانه از او تقاضاى مهلت نمايى، و به شيوه‏اى كه همراه با لطف و مدارا باشد او را از خود بازدارى، و نابودى مالش را با بد بودن اين معامله جمع نكنى. (يعنى با اين كار، او را از نسيه دادن و خير رساندن دل سرد مسازى) كه بى‏شك، اين پستى و فرومايگى است.

23. حق بدهكار

با اينكه در فهرست ابتدايى هر دو متن، از «حق بدهكار» نام برده شده، اما در هيچ‏يك از دو متن، تفصيل مربوط به آن نيامده است.

24. حق معاشر (خليط)

خليط: كسى كه انسان به نحوى با آن معاشرت دارد؛ دايره اين عنوان وسيع‏تر از همنشين، همسايه، دوست و شريك در كسب است و شامل تمام كسانى مى‏شود كه انسان به نوعى با آن‏ها رابطه قهرى دارد. در انطباق عنوان‏هاى سابق، مثل همنشين، همسايه و دوست، شايد بتوان قدرت انتخاب را شرط دانست كه انسان خود، همنشين، دوست، همسايه و شريك خويش را انتخاب مى‏كند؛ اما در معاشر چنين نيست و انسان قدرت انتخاب ندارد؛ مثلاً، كسى كه در وسيله نقليه عمومى براى مدت كوتاهى با انسان همراه مى‏شود، يا در كلاس درس با وى هم درس مى‏شود، معمولاً از محدوده انتخاب و اختيار انسان خارج است. با اين حال، صِرف رابطه با معاشر، براى او حقوقى به وجود مى‏آورد كه انسان بايد اين حقوق را رعايت كند.95

· رفتار

1. فريبش ندهى.

2. با او غش نكنى.

3. به او خيانت نورزى.

4. نيرنگش‏نزنى. ازخداوندمتعال‏دركاراوبيم‏داشته‏باشى.

5. تكذيب ننمايى.

6. غفلت‏زده‏اش نسازى.

7. گولش نزنى.

8. او را همچون دشمنى بى‏رحم و بى‏ملاحظه نكوبى.

9. چنانچه به تو اعتماد نمود تا آنجا كه مى‏توانى، برايش بكوشى.

بدان كه بى‏شك فريفتن و اغفال كسى كه به تو اعتماد نموده، حرمتش همچون حرمت رباست.

25. حق مدّعى (شاكى)

· رفتار

1. اگر ادّعايش حق و درست بود دليلش را بر هم نزنى و ادعايش را باطل نسازى.

2. بر او ستم نكنى و حق او را به صورت كامل بپردازى.

3. بدون حضور هيچ گواهى، گواه او باشى (كه بى‏شكّ، اين نوع رفتار حقّ خدا بر توست.)

4. چنانچه ادعايش ناحق و باطل بود با او ملايمت كنى و او را از آن عمل به وحشت اندازى، و به آيينش سوگند دهى، و با ياد و ذكر خدا شدت و تنديش را بشكنى.

5. از ياوه‏سرايى و جنجال ـ كه نه تنها بدخواهى دشمنت را از تو دفع نمى‏كند، بلكه تو را گرفتار گناهش نيز سازد ـ پرهيز كنى (كه بدين دليل، تيغ دشمنى‏اش را بر تو تيز مى‏كند و بى‏شك سخن ناپسند و زشت شرانگيز است و سخن پسنديده و خوب شر برانداز؛ يعنى سخن زشت آتش فتنه را شعله‏ور مى‏سازد و سخن خوب آتش فتنه را خاموش.)

26. حق متّهم (متشاكى)

· رفتار

1. اگر ادعايت حق بود در گفت‏وگوى با طرف (مقابل)، به نيكى سخن بگويى (چراكه ادعا در گوش مدّعى عليه يعنى آنكه عليه او ادعا مى‏شود بسيار سخت و ناراحت‏كننده و گوش‏خراش است.)

2. براى گريز از دعوا به طور خلاصه و به نرمى و آرامش و روشن‏ترين گفتار و لطف كامل، با او بحث كنى و با اين طرز رفتار، دليل و برهان خود را بر او عرضه بدارى.

3. با كشمكش و قيل و قال با او، از دليلت بازنمانى تا دليلت بر باد رود و نتوانى آن را جبران كنى.

4. حق او را انكار نكنى.

5. اگر در ادعاى خود بر باطل هستى از خداى متعال بيم داشته باشى و به سوى او توبه كنى و ادعايت را رها سازى.

27. حق مشورت‏خواه

· رفتار

1. اگر فكر خوبى برايش دارى در خيرخواهى و نصيحت او بكوشى، و بر آن راهنمايى كنى؛ آنچنان‏كه اگر تو به جاى او بودى همان كار را مى‏كردى.

2. اين طرز رفتار بايد همراه مهربانى و ملايمت باشد (زيرا ملايمت دل‏تنگى را مى‏زدايد، ولى تندى و خشونت آرامش را به غم مى‏كشاند.)

3. اگر برايش هيچ فكرى به ذهنت نرسيد، ولى ديگرى را مى‏شناسى كه به فكرش اعتماد دارى و براى خود مى‏پسندى بايد او را به وى راهنمايى و ارشاد كنى. (در نتيجه، تو با اين طرز رفتار نه درباره‏اش كوتاهى كرده‏اى و نه هيچ راهنمايى را از او دريغ داشته‏اى.)

28. حق مشاور

· رفتار

1. در مواردى كه رأى اومخالف‏رأى‏توست متهمش نسازى.

2. پيوسته به پاس اين رفتار ـ كه به تو نظر داده و به خوبى خيرخواهى و نصيحت كرده ـ از او تشكر كنى.

3. اگر رأيش با رأى تو موافق شد خداى را سپاس گويى و آن را از برادرت با تشكر بپذيرى.

· عاطفه

4. در جبران آن ـ چنانچه زمانى به تو پناه آورد و توسّل جست ـ منتظر فرصت باشى تا جبران اخلاصى را كه با تو ورزيده در روزى كه از تو راهنمايى خواسته است، بنمايى.

29. حق نصيحت‏خواه

· رفتار

1. شرط نصيحت به راه صواب را تا آنجا برايش بجاى آورى كه مى‏دانى قبول مى‏كند.

2. بكوش تا به گونه‏اى گوش‏نواز و در حدود عقلش با او سخن گويى (كه بى‏شك، هر عقلى داراى سطح انديشه‏اى است كه آن سخن را مى‏شناسد و مى‏پذيرد.)

3. بايد راه و روش تو با او همراه مهر و محبت باشد.

30. حق نصيحت‏كننده

· عاطفه

1. به او دل بدهى.

· رفتار

2. به او فروتنى كنى و در برابرش نرمش و ملايمت نشان دهى.

3. به سخن او گوش فرادهى تا نصيحت او را دريابى و بفهمى.

4. اگر سخن درستى گفت خداى را سپاس گويى و از او بپذيرى و قدرشناسى كنى.

5. اگر موافق نگويد، ضمن اينكه با او مهربان هستى، متهمش نسازى، و اين را بدانى كه در نصيحتت فروگذارى ننموده، جز اينكه اشتباه فهميده و به خطا افتاده است.

6. اگر دانستى كه به خطا رفته است به خاطر آن، او را مؤاخذه نكنى، مگر اينكه سزاوار اتهام باشد.

31. حق بزرگ‏تر (از لحاظ سن و سال)

· رفتار

1. به خاطر سنّ او، احترامش كنى.

2. به سبب پيشى گرفتنش در پذيرش اسلام، بزرگش بدارى.

3. به هنگام ستيزه‏جويى، با او برابرى نكنى؛ با او دعوا و كشمكش نكنى.

4. پيشاپيش او راه نروى.

5. در راه از او پيشى نگيرى.

6. با او نادانى نكنى.

7. اگر او نادانى كرد تحمل كنى و به دليل حق اسلام و حرمتش، او را گرامى بدارى.

32. حق كوچك‏تر (از لحاظ سن و سال)

· رفتار

1. در آموزش او دل‏سوزى كنى.

2. با او مهربان باشى.

3. او را پرورش دهى.

4. از او بگذرى و او را ببشخى.

5. بر او پرده‏پوشى كنى.

6. با او ملايم باشى.

7. او را يارى كنى.

8. خطاهاى كودكانه او را بپوشانى (زيرا اين طرز رفتار موجب توبه و بازگشت است.)

9. با او مدارا كنى.

10. با عيب‏جويى و خرده‏گيرى تحريكش نكنى (كه بى‏شك، اين برخورد به هدايت و رشد او نزديك‏تر است.)

33. حق سائل

· عاطفه

1. برايش در آن گرفتارى دعا كنى.

· رفتار

2. وقتى صدق گفتارش را باور كردى و توانستى نيازش را برآورى به اندازه نيازش به او عطا كنى.

3. به خواسته‏اش جامه عمل بپوشانى.

4. اگر در صدق گفتارش مشكوك بودى و او را متهم كردى و قصد عطاى به او را نداشتى از اينكه آن از دام‏هاى شيطان باشد خاطر آسوده مباش. چه بسا بخواهد تو را از بهره‏ات محروم سازد و ميان تو و قرب به پروردگارت جدايى افكند. پس با پرده‏پوشى او را واگذار و با رفتارى خوش رد كن. (چنانچه در وضعى كه از او ميدانى بر نفس خود چيره و غالب آمدى و به او چيزى دادى، اين روش از استوارترين كارهاست.)

34. حق كسى كه از او چيزى خواسته‏اى

· رفتار

1. اگر چيزى داد، با سپاس و شناخت از فضلش آن را بپذيرى.

· عاطفه

2. اگر چيزى نداد، عذرش را بپذيرى.

3. اگر چيزى نداد، گمانت را بدو نيكو دارى خوشبين باشى.

· شناخت

4. اگر چيزى نداد، بدانى كه مال خودش را نداده و هيچ ملامتى نسبت به مال خود ندارد، هر چند بخود ستم‏كار باشد.

35. حق كسى كه تو را شاد كرده است

· عاطفه

1. اگر قصد او با اين كار، شاد نمودن تو بوده آگاهانه و عامدانه، ابتدا خدا را حمد گويى، سپس در مقام پاداش به همان اندازه از او تشكر كنى.

2. چنانچه تو مقصود او نبودى ناآگاهانه و غيرعامدانه به تو شادى رسانده، حمد الهى را بجاى آر و خدا را سپاس گوى و اين را بدان كه آن شادى از جانب اوست، و او مايه خرسندى تو شده، و آنكه را كه واسطه نعمت الهى بر تو شده دوست بدارى.

· عاطفه

3. (اگر قصد او با اين كار، شاد نمودن تو بوده آگاهانه و عامدانه) بنا بر فضيلت پيش‏دستى، در جبران و تلافى نمودنش منتظر فرصت باشى.

4. (چنانچه تو مقصود او نبودى ناآگاهانه و غيرعامدانه به تو شادى را رسانده پس از اين براى او آرزوى خير كنى ـ چراكه وسايل و واسطه‏هاى نعمت هر جا كه باشد بركت است ـ هرچند قصدى نداشته باشد.

36. حق كسى كه به تو بدى كرده است

· رفتار

1. اگر از روى عمد بوده، بخشش و گذشت از همه چيز بهتر و برتر است؛ چراكه هم كدورت را برايش ريشه كن مى‏كند، و هم رفتار نيكى است همراه ديگر مزاياى اخلاقى كه در پى دارد.

2. اگر بدانى كه عفو از او زيان دارد، داد خود را از او بستانى.

3. چنانچه از روى سهو بود و قصدى در كار نبود با قصد انتقام به او ستم نرسانى كه در اين صورت، بر كار خطا و سهو او را مجازات نموده‏اى.

4. با او ملايمت كنى.

5. تا آنجا كه مى‏توانى با او خوشرفتارى نمايى.

37. حق اهل ملّت و هم‏كيش

· عاطفه

1. در دل، تن‏درستى آنان را بخواهى.

2. تمام ايشان را مشمول دعاى خود كنى.

· رفتار

3. به همگان مهربان باشى.

4. با بدهاى آنان با مهربانى رفتار كنى و با آنان مدارا نمايى و به خير و صلاح بياورى.

5. از اهل احسانشان سپاس‏گزارى كنى - چه در حق خود و چه درباره تو ـ كه بى‏شك، نيكوكارى به خود ـ چنانچه آزارشان را از تو بازدارند ـ در اصل، احسان به توست؛ زحمتشان را از تو باز مى‏دارند و خود را از آزار تو حفظ مى‏كنند.

6. آزارشان نرسانى.

7. به همه يارى رسانى.

8. آنچه براى خود دوست دارى براى آنان نيز دوست داشته باشى.

9. آنچه براى خود ناخوش دارى براى آنان نيز خوش نداشته باشى.

10. مقام هريك را در نظر دارى و رعايت كنى؛ چراكه پيران آنان به منزله پدر تو و جوانان آنان به منزله برادر تو و پيرزنانشان به منزله مادر تو و كوچك زنانشان به منزله فرزندان تو هستند. پس چنانچه هر كدامشان بر تو وارد شد با لطف و مهربانى از ايشان دل‏جويى و تفقّد نمايى، و حقوق برادرى را در باره‏شان رعايت كنى.

38. حق اهل ذمّه

· رفتار

1. آنچه را خدا از ايشان پذيرفته است قبول كنى، و به ذمّه و عهدى كه خدابراى‏ايشان مقرّر داشته است وفا نمايى.

2. در آنچه از ايشان خواسته شده و خود را بر آن مجبور نموده‏اند به همان قوانين اسلام با اهل ذمّه حكم كنى.

3. در رفتار با ايشان همان‏گونه كه خداوند بر تو تكليف نموده است عمل كنى.

4. به احترام ذمّه خدا و وفاى بدان عهد از ستم به آنان پرهيز كنى.

39. ساير حقوق

در نهايت، امام عليه‏السلام مى‏فرمايند: سپس حقوقى است كه به مقتضاى احوال در زندگى پديدار مى‏آيد.

در پايان رسالة الحقوق، امام زين‏العابدين عليه‏السلام مى‏فرمايند: اينها پنجاه حقّى بود كه تو را احاطه نموده و بر تو واجب شده است و در هيچ حالى از آنها حقوق خارج نمى‏شوى، جز آنكه مشمول رعايت و اداى يكى از آنها خواهى شد، و بر اين مهم تنها يارى و مدد از خداى جلّ ثناؤه بايد خواست، و لا قوّة إلّا باللَّه و الحمدللَّه ربّ العالمين.

نتيجه‏گيرى

در باب نظام حقوق و تكاليف، نكات ذيل را مى‏توان به عنوان نتيجه‏گيرى، از سخنان امام سجّاد عليه‏السلاماستنباط كرد:

1. ترتيب حقوق و صاحبان حقى كه امام عليه‏السلام معرفى نموده‏اند با تصور عمومى ما از جايگاه افراد در روابط اجتماعى متفاوت است و ساير روايت مربوط به حقوق افراد و جايگاهشان بايد بر اساس اين روايت فهميده شود و اين روايت ناظر بر ساير روايات اين باب است.

2. بيشتر حقوقى كه در كلام امام عليه‏السلام ذكر شده، «حق اخلاقى» است.

3. امام عليه‏السلام براى رعايت حق، سه نكته را مورد توجه قرار داده‏اند:

الف. معرفت و شناخت؛

ب. عاطفه و احساسات؛

ج. رفتار و عمل؛

در برخى موارد، هر سه و در برخى، يكى از اين سه را در ذيل آن حق ارائه و توضيح داده‏اند كه نشان مى‏دهد كه صرف داشتن شناخت صحيح و كامل از آن حقوق خاص، مى‏تواند به رعايت آن حق و جايگاه صاحب حق منجر شود؛ اما در موارد ديگر، بايد تكاليف مربوط به آن حق بيان شود؛ چراكه مردم خود به آن پى نمى‏برند.

4. جملات و حقوق به وسيله كلمه «ثُمَّ» به يكديگر عطف شده است و اين معناى تراخى و ترتيب را مى‏رساند. در نتيجه، مى‏توان اين‏گونه برداشت كرد كه در بيان حقوق، ترتيب و اولويت رعايت شده و در مقام تزاحم و تعارض، مى‏توان بر اساس همين ترتيب مذكور، اهم و مهم را تشخيص داد.

5. ترتيب حقوق و اولويت آنها بدين معنا نيست كه حقوق بالاتر، متضمّن حقوق پايين‏تر و تكاليف مربوط به آنهاست و بايد آن تكاليف را در اينجا نيز رعايت كرد، بلكه اين ترتيب فقط نشان اهميت و اولويت آنهاست.

6. در نظام حق و تكليفِ معرفى شده در كلام امام سجّاد عليه‏السلام، بين حق و تكليف رابطه همبستگى (يا هم تغييرى) وجود ندارد؛ يعنى حق بيشتر و مهم‏تر لزوما به تكاليف بيشتر منجر نمى‏شود. براى نمونه، تعداد تكاليف در قبال حق معلم و استاد چندين برابر تكاليف مربوط به حق حاكم و سلطان است، در حالى كه حق حاكم اولى از حق استاد است.

7. نتيجه ديگرى كه از نكته قبل به دست مى‏آيد اين است كه تشخيص اهميت و اولويت در باب حقوق، از راه مطالعه كم و كيف تكاليف مربوط به آن‏ها غلط است، و اين نكته‏اى است كه در مطالعه و سنجش اهميت حقوق از نظر اسلامى بايد رعايت شود.

8. قاعده ديگرى كه در اينجا از ترتيب حقوق مى‏توان استنباط كرد اين است كه هميشه در مواردى كه علت و بستر تحقق حق را ديگران به وجود بياورند نسبت به زمانى كه همان علت يا بستر را ما به وجود بياوريم، حقى كه از ناحيه ديگران به وجود آمده، اهميت و اولويت بيشترى دارد؛ مثلاً، در باب بدهى، اول حق طلبكار تو و بعد حق بدهكار تو؛ يا اول حق مولايى كه تو را آزاد كرده و بعد حق عبدى كه تو او را آزاد كرده‏اى.

9. امام عليه‏السلامتصريح مى‏فرمايند: «اين‏ها پنجاه حقى بود كه تو را احاطه نموده و بر تو واجب شده است و در هيچ حالى از آن حقوق خارج نمى‏شوى، جز آنكه مشمول رعايت يكى از آن‏ها خواهى شد.» اين علاوه برآنكه نشان از جامعيت اين حقوق دارد، جايگاه آنها و تكليف وجوبى (دست‏كم به عنوان حق اخلاقى واجب) در قبال آنها را نيز گوشزد مى‏نمايد. در ادامه نيز با توصيه بر استمداد و يارى از پروردگار، تأكيد بيشترى بر اهميت اين حقوق مى‏نمايند.

10. شايد بتوان از سلسه مراتبى كه امام سجّاد عليه‏السلاممعرفى مى‏كنند، آنچه را به ترتيب اهميت و رتبه، علت و موجب حق مى‏شود استنتاج كرد. به عبارت ديگر، بايد گفت: بر اساس كلام امام عليه‏السلامآنچه بستر ايجاد حق در جامعه و روابط اجتماعى است به ترتيب اولويت و اهميت، عبارت است از:

الف. پيشوا و امام (پرورش دهنده و كسى كه تدبير امور ما از يك يا چند جهت در اختيار اوست: كُلُّ سَائِسٍ إِمَامٌ): 1. تدبير به وسيله سلطنت و حكومت؛ 2. تدبير به وسيله علم و دانش؛ 3. تدبير به وسيله مالكيت.

ب. رعيت و زيردست (تدبير امور ديگران از يك يا چند جهت در اختيار ماست و ما پرورش دهنده آن‏ها محسوب مى‏شويم): 1. رعيّت به وسيله سلطنت و حكومت؛ 2. رعيّت به وسيله علم و دانش؛ 3. رعيّت به وسيله مالكيت.

ج. خون و خويشاوندى: 1. رابطه مادرى؛ 2. رابطه پدرى؛ 3. رابطه فرزندى؛ 4. رابطه برادرى؛ 5. ساير سلسه مراتب فاميلى.

د. نيكوكارى و حق نعمت: 1. نعمت آزاد شدن و خروج از رِقّيت (1.1. از ديگران نسبت به شخص «مولاى سابق»؛ 1.2. از شخص نسبت به ديگران «عبد سابق»)؛ 2. ساير نعمت‏ها و نيكوكارى‏ها؛ 3. نيكوكارى معنوى «3.1. اذان گو؛ 3.2. امام جماعت)

ه . قرابت مكانى و مجالست: 1. مجالست در يك مجلس؛ 2. همسايگى.

و. رابطه دوستى و رفاقت.

ر. رابطه مالى: 1. شراكت؛ 2. خود مال؛ 3. طلب‏كار؛ 4. بدهكار.

ح. معاشرتى كه در نتيجه امور گوناگون حاصل شود (خليط)، گرچه اين نوع معاشرت يا طرف مورد معاشرت نتيجه انتخاب شخص نباشد.

ط. خصومت: 1. از ديگران نسبت به شخص (شاكى)؛ 2. از شخص نسبت به ديگران (مشتكى عنه).

ى. خيرخواهى: 1. مشورت (1.1. از ديگران نسبت به شخص «مشورت دهنده»؛ 1.2. از شخص نسبت به ديگران «مشورت خواه»)؛ 2. نصيحت (2.1. از ديگران نسبت به شخص «نصيحت خواه»؛ 2.2. از شخص نسبت به ديگران «نصيحت دهنده»).

ك. سنّ: 1. بزرگ‏ترها؛ 2. كوچك‏ترها.

ل. درخواست كمك: 1. از ديگران نسبت به شخص (سائل)؛ 2. از شخص نسبت به ديگران (كسى كه ما از او درخواست كمك مى‏كنيم).

م. موجب خوش‏حالى يا ناراحتى شدن عمدا يا سهوا: 1. موجب خوش‏حالى شدن عمدا يا سهوا؛ 2. موجب ناراحتى شدن عمدا يا سهوا.

ن. هم‏شهرى و هم وطن بودن: 1. اهل ملت خود (كه مسلمانند)؛ 2. اهل ذمّه (غير مسلمان).

س. ساير موارد (سايرحقوقى كه به مقتضاى احوال در زندگى پديد مى‏آيد).

11. از ترتيب حقوق ارائه شده توسط امام زين‏العابدين عليه‏السلام و برداشتى ارائه شده از آن در باب اينكه چه علل و مقولاتى به ترتيب اهميت موجب ثبوت حق در روابط اجتماعى مى‏شود، براى تنظيم روابط اجتماعى، سياست‏گذارى، طبقه‏بندى و نظام‏سازى ارتباطات اجتماعى و ساير مفاهيم مشابه در حوزه روابط مردم با يكديگر مى‏توان بهره جست.

منابع

ـ ابن‏اثير جزرى، النهاية فى غريب الحديث و الأثر، قم، اسماعيليان، 1367.

ـ ابن‏شعبه حرّانى، تحف‏العقول، قم، انتشارات اسلامى، 1404ق.

ـ ابوالقاسمى، عباس و همكاران، روان‏شناسى در اجتماع؛ چگونه با يكديگر تعامل كنيم، اردبيل، رهرو دانش، 1384.

ـ جمعى از نويسندگان، درسنامه فلسفه حقوق، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1387.

ـ جوادى آملى، عبداللّه، حق و تكليف در اسلام، قم، اسراء، 1384.

ـ حكيم‏آرا، محمدعلى، ارتباطات متقاعدگرانه و تبليغ، تهران، سمت، 1384.

ـ خسروشاهى، قدرت‏اللّه و مصطفى دانش‏پژوه، فلسفه حقوق، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1381.

ـ راغب اصفهانى، حسين‏بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بيروت، دارالقلم، 1412ق.

ـ صدوق، محمدبن على، الامالى، بيروت، اعلمى، 1400ق.

ـ ـــــ ، الخصال، قم، انتشارات اسلامى، 1362.

ـ طريحى، فخرالدين، مجمع‏البحرين، تهران، مرتضوى، 1400ق.

ـ مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، اسلاميه، 1360.

ـ مصباح، محمدتقى، حقوق و سياست در قرآن، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1383.

ـ ـــــ ، نظريه حقوقى اسلام، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1386.

\* اين مقاله برگرفته از «پروژه شاخص‏هاى اجتماعى ـ فرهنگى» به سفارش مركز بررسى‏هاى استراتژيك نهاد رياست جمهورى مى‏باشد.

\*\* دانشجوى دكترى فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه باقرالعلوم عليه‏السلام. دريافت: 14/6/90 ـ پذيرش: 15/11/90.

mahqom@gmail.com

73ـ نعيم قاسم، الحقوق الثلاثة «حق‏اللّه و حق‏النفس و حق‏الناس» (شرح رساله‏الحقوق للامام زين‏العابدين عليه‏السلام، بيروت، دارالهادى، بى‏تا.

74ـ سيرى در رساله حقوق امام سجّاد عليه‏السلامسلسله گفتارهاى آيت‏اللّه يثربى، كاشان، فرهنگ آفتاب، 1382.

75ـ محمدتقى مصباح، حقوق و سياست در قرآن، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1383.

76ـ عبداللّه جوادى آملى، حق و تكليف در اسلام، قم، اسراء، 1384.

77ـ جمعى از نويسندگان، درسنامه فلسفه حقوق، ص 28.

78ـ عبداللّه جوادى آملى، حق و تكليف در اسلام، ص 25.

79ـ محمدتقى مصباح، نظريه حقوقى اسلام، ص 26ـ27.

80ـ جمعى از نويسندگان، همان، ص 29ـ30.

81ـ قدرت‏اللّه خسروشاهى و مصطفى دانش‏پژوه، فلسفه حقوق، ص 16 و 17؛ جمعى از نويسندگان، همان، ص 23و24.

82ـ ر.ك: فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين؛ ابن‏اثير جزرى، النهاية فى غريب الحديث و الاثر؛ راغب اصفهانى، مفردات الفاظ القرآن.

83ـ جمعى از نويسندگان، همان، ص 33ـ34؛ محمدتقى مصباح، نظريه حقوقى اسلام، ج 1، ص 81 و 82.

84ـ جمعى از نويسندگان، همان، ص 33ـ 34؛ محمدتقى مصباح، نظريه حقوقى اسلام، ج 1، ص 81 و 82.

85ـ محمدتقى مصباح، نظريه حقوقى اسلام، ج 1، ص 114.

86ـ محمدتقى مصباح، حقوق و سياست در قرآن، ص 100ـ101.

87ـ عبداللّه جوادى آملى، همان، ص 240ـ241.

88ـ محمدبن على صدوق، الخصال، ص 564ـ571.

89ـ همو، الامالى، ص 368ـ375.

90ـ ابن‏شعبه حرّانى، تحف‏العقول، ص 255ـ272.

91ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 71، ص 2ـ9 و ص 10ـ21.

92ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 71، ص 21.

93ـ ر.ك: عباس ابوالقاسمى و ديگران، روان‏شناسى در اجتماع؛ چگونه با يكديگر تعامل كنيم.

94ـ ر.ك: محمدعلى حكيم‏آراء، ارتباطات متقاعدگرانه و تبليغ.

95ـ يثربى، سيرى در رساله حقوق امام سجّاد عليه‏السلام، ج 3، ص 257ـ258.